



10.30497/sj.2024.245351.1317

Bi-quarterly Scientific Journal of "Research Letter of Social Jurisprudence",
Vol. 12, No. 2 (Serial 24), Spring & Summer 2024

Research Paper

A Jurisprudential Review of the Permission to Trade Body Organs of Brain-Dead Patients as Concerns Self-Preservation Principle

Mohamad Hasanzadeh*
Seyed Mohammad Hoseini**

Received: 01/11/2023

Accepted: 08/04/2024

Abstract

The process of transplanting human body organs and the associated self-preservation principle has been the focus of Jafari jurisprudence for a long time. What is evident from the opinions of the jurists on the issue is the conventional banning of the trade and any type of ownership or exchange contract for body organs regardless of motivation. In this research, after expressing the opinions of Islamic schools of jurisprudence and mentioning the reasons and evidences for these rulings, a detailed criticism of the ban has been discussed, and based on the jurisprudential sources, the causes of the permissibility of body organs transplantation are provided. Now, by considering the reasonable proprietary value of brain-dead people's organs (when their death is ascertained), this process has become possible. The research is descriptive-analytical and has used library data. It is hoped that this jurisprudential research will save many lives and become an example of the 32nd verse of surah *Ma'ida* "And whoever saves a life is as though he had saved all mankind".

Keywords

Body Organ Trade, Organ Transplantation, Organ Exchange, Brain-Dead Patients

* Ph.D. candidate of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of theology, Tehran University, Tehran, Iran (corresponding author) Mhmd.hasanzadeh75@ut.ac.ir

** Associate Professor of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology, Tehran University, Tehran, Iran hosein.sm@ut.ac.ir



بررسی فقهی جواز خریدوفروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی در مقام حفظ نفس محترمه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

محمد حسن زاده*

سیدمحمد حسینی**

چکیده

فرایند معاوضه اعضای بدن انسان و حفظ نفس محترمه از دیرباز مورد توجه فقه جعفری قرار داشته است. آنچه از براینند آرای فقها درباره این موضوع نمایان است، اشتهاار حکم تحریم فرایند خریدوفروش و هر نوع دیگر از عقود تملیکی معاوضی بر اعضای بدن انسان آن هم به هر انگیزه‌ای است. در پژوهش پیش رو با بیان نظرات فقهی و علل و ادله این احکام، به نقد تفصیلی حکم تحریم فرایند معاوضه و نقل وانتقال اعضای بدن انسان پرداخته شده و با استفاده از منابع صدور احکام فقهی، موجبات حکم به جواز فرایند نقل وانتقال اعضای بدن انسان فراهم شده است. حال با توجه به اثبات مالیت عقلایی و قابل اعتنا و قابلیت تملک اعضای بدن بیماران مرگ مغزی و تحقق مرگ حقیقی آنان، این مهم میسر شده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و اطلاعات ابزار کتابخانه‌ای سامان یافته و امید است که با توجه به اثبات حکم جواز خریدوفروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی، تسهیل فرایند انتقال و در نتیجه، حفظ نفوس محترمه را در پی داشته باشد.

واژگان کلیدی

خریدوفروش اعضای بدن، پیوند اعضا، معاوضه اعضای بدن، خریدوفروش اعضای بیماران مرگ مغزی، مرگ مغزی.

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Mhmd.hasanzadeh75@ut.ac.ir

** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

hoseini.sm@ut.ac.ir

مقدمه

دین اسلام برای هریک از رفتارهای انسان در برابر پروردگار و اجتماع پیرامونی وی، احکام متفاوتی را وضع کرده که هرکدام از ظرافتی خاص برخوردار است. در این مکتب، حفظ کرامت و حرمت مسلمان حتی پس از مرگ اهمیتی ویژه دارد؛ همان‌گونه که حفظ نفس محترمه نیز از مقاصد شرعیه دین مبین اسلام به شمار می‌رود و از امور حسبه و جدانشدنی آن شمرده می‌شود. این رویکرد مسئله خریدوفروش اعضای بدن انسان را نیز دربرگرفته و در کانون مباحث فقهی-حقوقی قرار داده است.

در جهان پیش رو، با ترقی و پیشرفت علوم نوین، امکان انتفاع از اعضای بدن انسان از جمله اعضای بدن بیمارهای دچار مرگ مغزی فراهم آمده است؛ زیرا با به‌کارگیری فرایند پیوند اعضای بیماران مرگ مغزی یا اعضای انسان‌های دارای حیات، موجبات حفظ نفوس بیماران محتاج به اندام پیوندی فراهم شده و جان آن‌ها از خطر مرگ حتمی نجات یافته است که این غایت خود به‌عنوان ثمره بی‌بدیل عملی شمرده می‌شود. جواز خریدوفروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی در مقام حفظ نفس محترمه از دریچه فقه، مسئله‌ای چالش‌برانگیز و مورد توجه است؛ زیرا اثبات این حکم جان‌های زیادی را از مرگ حتمی نجات داده و مصداقی روشن از آیه ۳۲ سوره مائده «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» است.

خریدوفروش اعضای بدن انسان در استمراربخشی حفظ نفس محترمه نقش قابل توجهی دارد و می‌توان از آن به‌عنوان انگیزه‌ای برای رواج فرایند پیوند اعضا برای حفظ نفس محترمه یاد کرد که با عنایت به ادله تفصیلی پیش رو، حکم به جواز در این مسئله میسر است و می‌توان از آن به‌عنوان فرضیه پژوهش پیش رو یاد کرد.

علت اختیار عقد بیع برای انتقال اعضای بدن بیماران مرگ مغزی بدین دلیل است که غرر و حدودی که در دیگر عقود راه دارد، در بیع راه ندارد و در نتیجه، در صورت امکان اجرای بیع، امکان اجرای دیگر عقود به‌طور خلاصه میسر خواهد بود. همچنین، غلبه وجودی اجرای بیع در خارج نیز از مؤیدات این انتخاب است.

آنچه می‌توان از آن به‌عنوان نوآوری و وجه تمایز پژوهش پیش رو یاد کرد، حکم به تحقق مرگ حقیقی بیماران مرگ مغزی، وصول به حکم جواز معاوضه اعضای بدن

بیماران یادشده با انگیزه‌های معتنابه عقلایی با صرف نظر از مقام حفظ نفس محترمه و نیز تمول ذاتی آن اعضاست که جلوه‌ای از پویایی فقه جعفری را به نمایش می‌گذارد؛ البته توجه به این نکته نیز ضروری است که وجود مفاسد مختلف در این فرایند انکارناپذیر است که به قطع، پژوهش پیش رو به جلوگیری از ترویج این مفاسد گوشزد می‌کند. این پژوهش بر اساس اهداف مورد نظر، توسعه‌ای و بر اساس نیاز آن به فرضیه، توصیفی است.

۱. پیشینه پژوهش

با تفحص و بررسی پژوهش‌های مطروح و آرای فقها این نکته نمایان خواهد بود که رأی پژوهش‌های گذشته مبنی بر عدم جواز معاوضه و خرید و فروش اعضای بدن است و وجود برخی پژوهش‌ها و آرا درباره جواز معاوضه، خالی از ادله استنباطی و پژوهشی به کاررفته در پژوهش پیش روست که برای مثال به بیان برخی از عناوین بسنده می‌شود.

۱. مقاله علمی-پژوهشی «بررسی فقهی و حقوقی مالکیت انسان بر بدن» نوشته معصومه مطلبی و همکاران (۱۳۹۹) در مجله پژوهش‌های فقهی.
۲. مقاله علمی-پژوهشی «برداشت اعضای پیوندی از مردگان مغزی» نوشته غلامرضا پیوندی و حمید ستوده (۱۳۸۰) در نشریه حقوق اسلامی.
۳. بررسی فقهی و حقیقی رابطه انسان با اعضای بدن خود نوشته محسن کریمی نیا (۱۳۷۹).
۴. نظریه جواز و صحت خرید و فروش اعضای بدن در فقه امامیه (رساله سطح چهار حوزوی) نوشته سیداحمد خضری (۱۴۰۰).
۵. نحوه ارتباط انسان با اعضای بدن خود از دیدگاه فقه و حقوق (رساله سطح چهار حوزوی) نوشته علی حسینی (۱۳۹۶).

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. پیوند اعضا

از نگاه پزشکی پیوند اعضا یا پیوند اندام فرایندی است که در آن، اندام یا عضو سالم از

بدن فرد زنده یا مرده یا دچار مرگ مغزی برداشته و به بدن فرد بیمار دارای عضو معیوب پیوند زده می‌شود. تاکنون پیوند اعضایی مانند کلیه، قلب، کبد، روده، لوزالمعده، رحم، ریه و تیموس در انسان با موفقیت انجام شده است. بیشترین تعداد پیوند عضو در سراسر جهان پیوند کلیه و پس از آن، پیوند کبد و قلب، بیشترین پیوند است. بافت‌هایی که تاکنون با موفقیت پیوند زده شده‌اند عبارت‌اند از بافت استخوانی، زردپی، قرنیه، پوست، دریچه‌های قلب، عصب‌ها و سیاهرگ‌ها که از این میان بیشترین تعداد پیوندها مربوط به قرنیه، استخوان و پیوند تاندون (زردپی) بوده است. بافت‌های پیوندی برخلاف اعضا پیوندی قابل ذخیره و انجماد تا حداکثر پنج سال هستند؛ البته در میان این بافت‌ها، بافت قرنیه استثناست و قابل ذخیره نیست (Executive Board, 2003, pp. 1-2).

۲-۲. مرگ مغزی

در ماده‌های ۱ و ۲ آیین‌نامه اجرایی قانون پیوند اعضای بیماران مرگ مغزی مصوب هیئت وزیران در سال ۱۳۸۰ آمده «ماده ۱- مرگ مغزی عبارت است از قطع غیرقابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی کورتیکال (قشر مغز)، ساب کورتیکال (لایه زیر قشر مغز) و ساقه مغزی به‌طور کامل. تبصره: شرایط احراز مرگ مغزی و ضوابط و معیارهای آن توسط وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در دستورالعملی در چهارچوب این آیین‌نامه تعیین و ابلاغ خواهد شد. ماده ۲- تشخیص و تأیید مرگ مغزی بر اساس ضوابط این آیین‌نامه توسط چهار پزشک متشکل از یک متخصص نورولوژی، یک متخصص جراحی مغز و اعصاب، یک متخصص داخلی و یک متخصص بیهوشی صورت می‌گیرد».

از لحاظ احکام، مرگ مغزی ذیل مرگ حقیقی قرار دارد و تمام احکام موضوع مرگ حقیقی بر آن متصور است.

با تتبع آرای فقهای معاصر در موضوعات مختلف فقهی، حکم به عدم تحقق مرگ حقیقی بیماران مرگ مغزی نمایان است (حسن‌زاده، ۱۴۴۴ق، ج ۱، ص. ۸۰)، اما پژوهش پیش رو با عنایت به جلوه‌های پویایی فقه جعفری به رد نظریه مشهور پرداخته است و برخلاف دیگر فقهای معاصر تمام احکام مترتب بر میت حقیقی را بر بیماران مرگ مغزی جاری می‌داند. در نتیجه، از زمان ابتلای بیمار به مرگ مغزی، نگهداری عده

وفات بر همسر وی واجب و دیگر احکام همچون وجوب تکفین و تجهیز وی و تقسیم ترکه او نیز جاری است. از دریچه فقه نیز صرف نظر از وجود اختلافات فقهی درباره این موضوع باید بیان داشت که نظریه مختار، مرگ حقیقی و ترتب آثار آن بر بیمار مرگ مغزی است که ادله تفصیلی در استنباط این حکم بیان شده است (حسن زاده، ۱۴۴۴ق، ج ۱، ص ۹۰). حال باید بیان داشت موضوع تحقق مرگ حقیقی بیماران مرگ مغزی از مجاری رجوع به اهل خبره است (زیرا شرع مقدس از بیان ادله تفصیلی شرایط تحقق آن خودداری و به تذکر ظنون و نشانه‌های آن اکتفا کرده است) که از شیوه‌های پذیرفته و رایج نزد عقلاست و شارع مقدس نیز آن را تأیید کرده است؛ یعنی رجوع جاهل به عالم و خبره آن موضوع که از آن به‌عنوان مهم‌ترین دلیل‌های مشروعیت تقلید یاد می‌شود.

در همین راستا، میزان در شناخت صحیح موضوعاتی که آثار شرعی دارند مانند ارزش‌گذاری میزان آسیب‌های وارد شده بر آسیب‌دیده در جنایات، رجوع به اهل خبره است. از دیگر این موارد می‌توان به رجوع بیمار به پزشک برای تشخیص ضرر داشتن ادای کامل عبادات برای بیمار، رجوع زن برای تشخیص حامله بودن و مدت آن و تشخیص عیوب مجوز فسخ نکاح در زن و شوهر اشاره کرد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱). پس همان‌طور که از قول مشهور کارشناسان پزشکی بر تحقق مرگ واقعی و حقیقی بیماران مرگ مغزی سخن آمد، رجوع فقیه به پزشکان برای تشخیص این موضوع مشروع خواهد بود. آنچه از کلام مشهور متخصصان امر پزشکی برمی‌آید، تحقق مرگ حقیقی بر بیماران مرگ مغزی است و آن‌ها حالت مرگ مغزی را به‌عنوان مرگ واقعی می‌دانند؛ زیرا مغز مرکز بسیاری از کارکردهای حیاتی مانند کنترل تنفس و دستگاه قلبی-عروقی است و به دنبال مرگ مغزی، تنفس و قلب هم از کار خواهد افتاد و اگر تنفسی وجود دارد به دلیل دستگاه تنفس مصنوعی است که با قطع آن، تنفس بیمار فوراً قطع می‌شود و اگرچه گاه بین مرگ مغز و توقف ضربان قلب فاصله‌ای وجود دارد، صرف وجود ضربان قلب (با توجه به اینکه مرکز کنترل دستگاه قلبی-عروقی در ساقه مغز است که آن هم دچار توقف برگشت‌ناپذیر شده است) دال بر حیات فرد نیست (پورجوهری، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱؛ ستوده، ۱۳۹۱، ص ۷۱).

از نظر علم پزشکی، میان حیات انسانی و حیات اندامها، اعضا و سلولها و به همین نسبت مرگ فرد و مرگ اندامها و سلولها تفاوت وجود دارد و به علت پدیده آنزیمی «بی‌نظمی از بین رفتن عامل نظم‌دهنده مغزی»، مرگ سلولی چند ساعت پس از مرگ قطعی به وقوع می‌پیوندد و مدت زنده ماندن یاخته‌ها متفاوت است. برای مثال، اسپرمتوزوئیدها حداکثر ۳۴ ساعت پس از مرگ حیات خود را حفظ می‌کنند و سیستم‌هایی مانند کبد تا ۱۵ دقیقه و قلب تا ۳۴ دقیقه بعد از قطع شدن گردش خون درحالی‌که هنوز از بدن خارج نشده‌اند و زنده هستند، حیات دارند. بنابراین، صرف وجود ضربان قلب در مرگ مغزی آن هم به صورتی که با قطع دستگاه ونتیلاتور، عملیات تنفس و ضربان قلب متفی خواهد شد، دلیلی بر وجود علائم حیاتی در فرد دچار مرگ مغزی نیست (پورجوهری، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۵؛ قضایی، ۱۳۷۳، ص. ۴۰). باید گفت در جامعه پزشکی به خصوص در آمریکا، مرگ مغزی را معادل مرگ حقیقی می‌دانند که با قطع اقدامات نگاه‌دارنده، ۸ تا ۵ دقیقه بعد، مرگ حقیقی شخص فرا می‌رسد (مرتضوی، ۱۳۹۳، ص. ۷۶).

این نکته نیز حائز اهمیت است که بازگشت نشانه‌های ظاهری حیات هم‌زمان با قطع کوتاه‌مدت یا حتی چندساعته و چندروزه به معنای حیات دوباره فرد دچار مرگ نیست، بلکه این موضوع نیز مانند یکی از صدها واکنش و عارضه طبیعی بدن در برابر پاره‌ای از علل خارجی و داخلی است و پزشکان بر این باورند تا زمانی که ارتباط میان اعضا فراهم نباشد، این نشانه‌ها دارای ارزش بالینی و علمی نیستند. شایان توجه است که ارتباط عملکرد اعضای بدن انسان با هم تنها از طریق مغز و سیستم عصبی امکان‌پذیر است که با قبول قول به نفی حیات سلولی در این بخش‌ها، ارتباط یادشده نیز کاملاً متفی می‌شود و تمام سیستم ارگانیک بدن از بین می‌رود؛ به طوری‌که دمای بدن، فشار خون و قند خون به شکل کنترل‌ناپذیر در نوسان خواهد بود و هیچ‌گونه انتظامی در این موارد وجود نخواهد داشت. همین موضوع موجب از بین رفتن حیات عضوی قلب، عروق و دیگر اندام‌های بدن در دو تا سه روز می‌شود (سیدحسینی، ۱۳۹۳، ص. ۱۴۵).

در رابطه با ظن مستفاد از رجوع به اهل خبره نیز باید گفت این ظن به دلیل بنای عقلا و عدم ردع و امضای شارع، از ظنون خاص و معتبر به شمار می‌رود و از دایره

حرمت تعبد به ظن خارج می‌شود (وحید بهبهانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۲). در نهایت، توجه به این نکته ضروری است که اشکالاتی مانند غیرعلمی بودن (مظنون بودن) عوامل در تشخیص مرگ و زندگی، عدم جدایی روح از بدن با حیات یک عضو و استصحاب آثار شرعی حیات از حیز انتفاع خارج و به تفصیل مورد نقد واقع شده است که برای رعایت اختصار پژوهش به ارجاع اکتفا می‌شود (حسن زاده، ۱۴۴۴ق، ج ۱، ص. ۹۴). از نگاه پزشکی نیز مرگ مغزی زمانی پیش می‌آید که شخص با استفاده از دستگاه‌های حمایتی از زندگی مصنوعی برخوردار باشد و مغز او قادر به هیچ عملکرد مغزی نباشد. زندگی مصنوعی به این معنی است که افراد مبتلا قادر نیستند هوشیاری خود را به دست آورند و حتی نمی‌توانند بدون دستگاه‌های حمایتی نفس بکشند. این بیماری همچنین با نام «مرگ ساقه مغز» در بین پزشکان شناخته شده است (Harrison, 2015, p. 835).

۳. نظریه تحریم معاوضه و انتقال اعضای بدن انسان تحت هر یک از عقود و ایقاعات

خرید و فروش اعضای بدن انسان از دیرباز محل تضارب آرا فقها قرار داشته است (سبزواری، ۱۴۱۴ق، ص. ۲۳۳). آنچه از نگاه به آرای فقهای اسلامی درباره این موضوع نمایان است، اشتها نظریه حرمت خرید و فروش اعضای بدن انسان اعم از انسان دارای حیات و انسان دچار مرگ است (مؤمن قمی، ۱۳۷۴، ص. ۲۶)؛ البته قول به اجماع تحریم نیز خالی از قوت نیست که تنها به دلیل دشواری‌های تحصیل اجماع‌های معتبر فقهی، از چنین ادعایی صرف نظر می‌شود. آنچه به عنوان جمله معترضه مورد توجه است، این است که در تحریم فرایند خرید و فروش اعضای بدن انسان، انگیزه این فرایند مورد اهمیت نیست و آرای فقها مبنی بر تحریم فرایند خرید و فروش اعضای بدن انسان اعم از انگیزه‌هایی مانند حفظ نفس محترمه و کسب درآمد و پرداختن به فعالیت‌های اقتصادی است. حال با توجه به فرضیه پژوهش، به آرای تفصیلی فقهای مذهب جعفری مبنی بر تحریم فرایند خرید و فروش اعضای بدن انسان پرداخته می‌شود.

آنچه از فقه جعفری نمایان است، محدودیت اسباب ملکیت و تصرف است. بر همین مضمون شهید ثانی در *الروضه البهیة* می‌فرماید اسباب موجب ایجاد ملکیت محصور و معدود هستند (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۴، ص. ۲۰۱).^۱ با آنچه که بیان شد، انتقال ملکیت منحصر در عقود و ایقاعات صحیح فقهی است که هر کدام دارای

شرایطی خاص برای ترتیب اثر وضعی (ملکیت) هستند. در نتیجه، در صورت فقدان یا خلل در هریک از این شرایط، ملکیت یا حق تصرف محقق نخواهد شد.

فرایند پیوند اعضای بیماران مرگ مغزی نیز از این قاعده مستثنا نیست و برای تحقق حکم وضعی انتقال عضو از بیمار مرگ مغزی به بیمار نیازمند دریافت، خواستار شمولیت یکی از عقود بر خود است تا بتواند تحت آن عقد فرایند انتقال صحیح شرعی را به ثمر رساند. بر اساس دیدگاه عرف، فرایند انتقال عضو از بدن بیمار مرگ مغزی به واسطه عقد «هبه» است (اهدا)، اما آنچه از تساوی فی الجمله شرایط صحت و لزوم عقد هبه و دیگر عقود ناقله (از جمله بیع که موضوع پژوهش مورد نظر است) نمایان است، عدم تفاوت در استفاده از عقد هبه، بیع و... برای انتقال در این فرایند است که در نتیجه، اگر قول به صحت نقل و انتقال اعضای بدن بیماران مرگ مغزی به هریک از عقود تملیکی مانند هبه واقع شود، جایگزینی دیگر عقود نیز میسر خواهد بود؛ زیرا اسباب تملک اموال محدود و قابل گسترش نیستند (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۲۴۶).

حال از آنجاکه از شرایط صحت عقد بیع درباره تحقق ملکیت، تمول و قابلیت تملک است، این مهم دلیلی بر آن است که در صورت فقدان این شرایط تصحیح کننده، عقد بیع باطل است و اثری بر آن محقق نیست (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۲۴۰).

به همین ترتیب و از آنجاکه شرایط یادشده در صحت دیگر عقود تملیکی معاوضی نیز جاری هستند، در بیان این شرایط آمده است همانا از شروط واهب (برای صحت عقد) این است که آزاد باشد، مالک مال باشد یا دارای اجازه از مالک باشد. پس اگر بنده یا کسی که مال در اختیار او نیست، اقدام به اهدا کند، صحت عقد متوقف بر اجازه مالک (مالک عبد یا مال موهوبه) است و از شرایط مال موهوبه این است که در قالب عین خارجی یا در ذمه به صورت دینی موجود و دارای مالیت باشد؛ به گونه ای که ارزش و قابلیت قیمت گذاری، تملک و قبض شدن داشته باشد. همچنین، از شرایط مال موهوبه این است که مال در رهن فردی دیگر برای وثیقه نباشد و آن مال معلوم و قابل تحقق باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۶۵).

آنچه نمایان است بیان کننده این است که بایع و واهب در صورتی امکان بیع و اهدا دارد که مبیع و موهوبه در تملک او باشد یا اذن مالک ضمیمه عقد واهب شود و همچنین مال موهوبه باید قابلیت مالیت و تملک داشته باشد. حال از آنجاکه اعضای بدن

دارای نجاست عینی و عدم مالیت عقلایی هستند، امکان نقل و انتقال (تملیک و تملک) اعضای بدن تحت هیچ‌یک از عقود و ایقاعات معاوضی وجود ندارد. ادله تحریم انتفاع و انتقال (مانند عقد بیع) اعضای بدن را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد.

۳-۱- قرآن کریم

خداوند متعال در سوره مائده می‌فرماید «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...»؛ برای شما مؤمنان گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه‌ای که به نام غیر خدا کشتند، حرام است (مائده/۳). و همچنین می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و گروبندی با تیرها، پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید (مائده/۹۰).

برخی فقها بعد از نقل این آیات بیان می‌دارند که با توجه به نظر مرحوم شیخ طوسی و علامه حلی، حرمت انتفاع و انتقال نجس‌العین مانند اعضای بدن شامل حرمت تمام انتفاعات و انواع معاوضات می‌شود (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص. ۵۱). باید گفت از ضروریات فقه اسلامی، نجاست عینی میته حیوانی (منظور از حیوان اعم از ناطق و غیرناطق) است که دارای خون جهنده باشد. اجزای چنین حیوان یا انسانی اگر در حال حیات از بدن او جدا شود، میته و در حکم آن خواهد بود (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۵، ص. ۳۱۱)؛ بدین علت که مقتضی نجاست میته، مرگ آن است و این دلیل در اعضای بدن حیوان و انسان نیز ساری است. بنابراین، احکام میته بر اعضای بدن نیز جاری خواهد شد (حلی، ۱۳۳۳، ج ۱، ص. ۱۶۵).

۳-۲. روایات

بعضی فقها دلیل تحریم را وجود نصوص تحریم‌کننده خاص بیان داشته‌اند که در آن‌ها ثمن میته به «سحت» تعریف شده است. علی‌بن‌ابراهیم از سکونی چنین نقل می‌کند که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند ثمن میته، سگ و خمر حرام است (حر عاملی، ۱۴۱۶ق،

ج ۱۷، ص. ۹۳)۳. همچنین، در روایتی دیگر امام صادق (علیه السلام) از اجداد بزرگوارش درباره وصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر امام علی (علیه السلام) نقل کردند ای علی! ثمن میتة سحت و حرام است (حر عاملی، ۱۶۱۶ق، ج ۱۷، ص. ۹۴)۴.

فقها در مقام استدلال چنین بیان کرده‌اند که این نصوص مختص به میتة هستند، اما از آن‌ها برای تحریم فروش اعضای میتة نیز استفاده می‌شود؛ بدین علت که مطابق ارتکاز و متفاهم عرفی، اخذ عوض در برابر جسد منع شده است و اتصال به بدن تأثیری نخواهد داشت (روحانی، ۱۴۱۴، ص. ۱۲۳).

همچنین، اقتضای اطلاق موجود آن است که بین انسان و حیوان برای صدور حکم تحریم اختلافی نیست. در نتیجه، در مقابل عضوی که از میتة جدا شود، امکان اخذ عوض وجود ندارد (روحانی، ۱۴۱۴، ص. ۱۲۴).

صرف نظر از آنچه بیان شد، مطابق نصوص متعدد، عضو جدا شده از انسان دارای روح نیز میتة شمرده می‌شود (روحانی، ۱۴۱۴، ص. ۴۷۷).

در روایتی دیگر، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند خداوند زمانی که چیزی را حرام می‌کند، قیمت (معاوضه و نقل و انتقال) آن را نیز حرام می‌کند (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰۰، ص. ۵۵)۵.

حال باید توجه داشت که فقها از این روایت الغای خصوصیت کرده‌اند و آن را منحصر به بیع نمی‌دانند؛ بدین شاهد که قولی از فقها مبنی بر اینکه برای مثال بیع فلان شیء نجس حرام، اما هبه آن جایز است، در دست نیست. گفتنی است که در قول به عدم فصل (اینکه فرقی بین بیع و دیگر معاوضات نیست) با توجه به مناط تحریم اعیان نجسه نیز که همان منفعت محله عقلائی است، نمایان است (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص. ۶۵).

در مقام استنتاج از روایات تحریم‌کننده، برخی از فقها می‌فرمایند اکتساب و معامله با اعیان نجسه حرام است مگر در مواردی که روایت آن‌ها را جایز دانسته است که البته موارد استثنا نیز ارتباطی با پژوهش ندارد و حرمت معاوضه و نقل و انتقال اعضای بدن بر قوت خود باقی خواهد ماند (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص. ۱۴)۶.

۳-۳. اجماع

برای اثبات بطلان نقل و انتقال میتة، به اجماع موجود در سخنان برخی اصحاب متقدم و

متأخر تمسک شده است (حلی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹۱؛ حلی، ۱۳۳۳، ج ۲، ص ۱۰۰۸).

۳-۴. عدم مالیت

شرع مقدس به دلیل اعتقاد به کرامت انسان، به وی نگاه معاملی و اقتصادی نمی‌کند و طبع و عرف در صورتی اشیا (جامدات) را مال تلقی می‌کنند که قیمت بازاری داشته باشند و چنین موضوعی در مورد انسان صادق نیست و از نظر عقل نیز مال باید خارج از جسم انسان باشد (شرف‌الدین، ۱۴۰۳ق، ص ۹۴).

حال باید گفت که انسان حر نه مال است و نه ملک و به همین دلیل، بیع، هبه و هر نوع انتقال او جایز نیست و همین حکم در اعضای وی هم جاری خواهد بود (روحانی، ۱۴۱۶، ص ۲۱۶). با همین نگاه است که فقها در مسئله ربوده شدن انسان توسط دیگری، آدم‌ریا را مشمول حد و تعزیری که در سرقت اموال ثابت است، نمی‌دانند و مستند آنان برخی روایات است که تصریح می‌دارد انسان مال تلقی نمی‌شود تا احکام سرقت اموال بر آن جاری شود (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۴، ص ۵۰۹).

بر همین مضمون برخی فقها می‌فرمایند در صورت غضب مانند گروگان‌گیری و ربودن انسان آزاد، ضمانتی از لحاظ عین و منفعت (مدت زمان غضب) بر عهده غاصب نیست؛ زیرا انسان آزاد دارای مالیت نیست پس داخل در عموم ادله ضمان همچون قاعده علی‌البد نیست (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۷، ص ۲۷).^۷

حال بعد از بیان ادله اثبات‌کننده عدم مالیت و ملکیت اعضای بدن و عدم صحت استفاده از عقود و ایقاعات برای انتقال اعضای بدن بیماران مرگ مغزی، چگونه می‌توان خرید و فروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی را با رعایت موازین شرعی در قالب اسباب ملکیت محقق کرد؛ در نتیجه، به دلیل همین عدم توانایی است که حکمی جز حرمت بر معاوضه اعضای بیماران مرگ مغزی زیبنده نخواهد بود.

۴. نظر به جواز معاوضه و انتقال اعضای بدن انسان (مانند بیماران مرگ مغزی) تحت هریک از عقود و ایقاعات اسلامی

۴-۱. مالکیت انسان بر اعضای بدن وی

در ارتباط با اشکال عدم مالکیت انسان بر اعضای بدن که یکی از شرایط صحت شرعی

نقل و انتقال است، آنچه از آیات و روایات روشن است، ولایت و مالکیت انسان بر اعضا و جوارح خودش است که می‌توان ادله اثبات‌کننده جواز نقل و انتقال اعضای بدن را به شرح زیر دانست.

۴-۱-۱. قرآن کریم

برای اثبات فرض ولایت و مالکیت می‌توان به آیات ۶ سوره احزاب و ۲۰۷ سوره بقره در قرآن کریم مراجعه کرد که تفصیل چگونگی استدلال بدین آیات به شرح زیر است. ولایت انسان بر خود و اختیارش، موضوعی عقلایی است؛ زیرا قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم» مانند تسلط بر اموال، خود قاعده‌ای عقلایی است که شارع از آن نهی نکرده، بلکه به زبان‌های گوناگون در آیات و روایات آن را امضا کرده است.

از جمله ادله‌ای که این امضا از آن استفاده می‌شود، آیه ۶ سوره احزاب است که می‌فرماید «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او، مادران آن‌ها (مؤمنان) شمرده می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته است، اولی هستند مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آن‌ها بدهید). این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است (احزاب/۶).

این آیه در مقام اثبات مقدم بودن پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) در ولایت بر مؤمنان است، اما بدون شک با توجه به بیان اولویت تصرف پیامبر اسلام، بر ولایت مؤمنان بر خودشان نیز دلالت دارد؛ هرچند ولایت پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) بیشتر است. بنابراین، مفهوم عرفی آیه این است که ولایت انسان‌ها بر خود، همان است که عقلاً برای هرکس معتقدند؛ یعنی قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم».

دلیل دیگر بر امضای شارع، آیه ۲۰۷ سوره بقره است که خداوند متعال می‌فرماید «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ بعضی از مردم (باایمان و فداکار مانند علی (علیه‌السلام) به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله))، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

با توجه به اینکه در خرید و فروش قطعاً رضایت فروشنده و خریدار معتبر است، نسبت دادن فروش نفس به انسان دلالت بر این دارد که زمام نفس آدمی به دست خود اوست (مالکیت وی بر اعضای بدن خویش). به همین دلیل در صدد فروش آن برآمده و این همان قاعده عقلایی یادشده است (مؤمن قمی، ۱۳۷۴، ص. ۱۶۴).

در نهایت، باید توجه داشت آنچه از دلیل تسلط و ولایت انسان نسبت به اعضای بدن مورد نیاز پژوهش است، صرف قابلیت معاوضه و خرید و فروش آن است و صرف تلازم میان تسلط و مالکیت اعضای بدن نسبت به انسان و ورثه آن (در فرض مرگ انسان) مورد نیاز نیست؛ زیرا در صورت قبول به مرتبه ضعیف تر تسلط که می توان از آن به عنوان اباحه تصرف یاد کرد، قابلیت معاوضه و خرید و فروش اعضای یادشده پابرجاست؛ همان گونه که معاوضه عین به دست آمده از معاطات (که دال بر اباحه تصرف است) جایز است (شهید ثانی، ۱۳۹۷ ش، ج ۷، ص. ۱۲۰). در نتیجه، می توان گفت عدم تحقق مرتبه عالی سلطنت که همان مالکیت است، خدشه ای به مسیر پژوهش وارد نمی آورد.

۴-۱-۲. روایات

در روایات نیز موارد متعددی یافت می شود که بر حق ولایت و مالکیت اعضای بدن برای انسان دلالت می کند. اخبار دال بر واگذار کردن همه امور مؤمن به خود او توسط خداوند از همین نمونه اند که در حد استفاضه یافت می شوند (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۵۲؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص. ۴۲۴) و نیز اخبار مرتبط با قصاص عضو یا عفو از آن یا گرفتن دیه دلخواه در برابر آن نیز بر این دلالت دارند که اختیار و مالکیت هر یک از اقسام به مجنی علیه واگذار شده و این همان اعتبار حق و سلطنت نسبت به اعضایش است؛ بدین شکل که این حق اقتضا کرده است که موضوع جنایت به او سپرده شود و این درحقیقت، ابقای حق سابق است نه تشریح امر جدید (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۴، ص. ۱۳۵؛ کلینی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص. ۳۲۰).

۴-۱-۳. بنای عقلا

جدای از آیات و روایات، «بنای عقلاء بما هو عقلاء» چنین است که انسان بر جسم و

اموال خود فی الجمله تسلط و مالکیت دارد و همین اندازه تسلط و مالکیت فرد بر اجزای مقطوع از بدن وی را اثبات می‌کند. در نتیجه، می‌تواند آن را مورد بیع و معاوضه قرار دهد و یا هبه کند و مادامی که منعی شرعی به وصول نائل نیاید، از عدم وصول منع چنین نمایان است که شارع بنای عقلا را امضا کرده است (آقابابایی، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۶). به همین علت ممکن است بیان شود که اعتبار مالیت از نظر عقلا به قوت خود باقی و ردعی از لحاظ شارع متوجه این بنا نشده است؛ البته می‌توان ادعا کرد افزون بر اینکه نه تنها ردعی از سمت شارع مقدس متوجه این بنا نیست، بلکه آیات (احزاب/۶ و بقره/۲۰۷) و روایات (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۴، ص. ۱۳۵؛ کلینی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص. ۳۲۰) دلیلی بر تأیید این بنای عقلی از سوی شارع مقدس که خود رئیس العقلاست، هستند و در طرز امضای شارع نیز باید بیان داشت که هر قاعده عقلایی که مبنای امور مردم باشد، در امضای آن لازم نیست مفهوم مطابقی آن به صراحت بیان شود، بلکه همین مقدار که در زبان شرع، دلالت و اشاره‌ای به آن شود، عقلا امضای شارع را برداشت می‌کنند. بنابراین، اگر روش عقلا مورد تأیید شارع نباشد، باید به آن تصریح کند (مظفر، ۱۳۸۳، ج ۲، ص. ۱۵۴).

برخی فقیهان در بحث صدق بیع در صورتی که عوض، یکی از حقوق باشد، در همین مضمون بیانی آورده‌اند. ایشان در ضمن پاسخ به اشکال شیخ انصاری، در این باره می‌فرمایند نزد عقلا، همان‌طور که مردم بر اموال خود مسلط هستند، بر جان‌هایشان نیز مسلط‌اند، بلکه امروزه فروش خون و جسد شخص پس از مرگش برای آزمایش‌های پزشکی، متعارف است و دلیل آن چیزی نیست جز تسلط شخص بر بدن خود نزد عقلا. بنابراین، سلطنت مردم بر خودشان موضوعی عقلایی است (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص. ۲۳).^۱

۴-۱-۴. نقل وانتقال با دلیل حق اولویت

صرف‌نظر از مبنای ملکیت اعضای بدن (که مرتبه والای سلطنت به شمار می‌آید)، با تمسک به حق اولویت و تصرف انسان بر بدن خود، جواز نقل وانتقال آن وجیه خواهد بود. بر اساس این نظریه، اعضای انسان قابلیت تملک را دارا نیستند، اما اخذ عوض در برابر واگذاری و نقل اعضا را مجاز می‌شمارد. به اعتقاد معتقدان به این نظریه، انسان و

به دنبال وی، اعضای او مطابق نصوص شرعی قابلیت تملک را ندارند و نمی‌توان وی را جزو اموال تلقی کرد، اما رابطه انسان با اعضایش به گونه‌ای است که می‌تواند از طریق حق اختصاص یا حق اولویت در اعضای خویش تصرف مالکانه بکند (مؤمن قمی، ۱۳۷۴، ص. ۲۶).

تعداد زیادی از فقهای متأخر شیعی از رابطه انسان با اعضای وی بدیل حق مالکیت، به حق اولویت یا حق اختصاص تعبیر کرده‌اند (آقابابایی، ۱۳۷۸، ص. ۷۰).

حال باید بیان داشت تمام آیات و روایات یادشده که دلیل بر قبول ملکیت انسان بر اعضای بدن قرار داده شد، بر فرض وجود اشکال در آن موضوع (حق ملکیت)، به شکل قدر متیقن بر تحقق حق اختصاص یا اولویت دلالت دارد مانند آیه ۶ سوره احزاب که خداوند می‌فرماید «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آنها شمرده می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته است، اولی هستند مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید). این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است (احزاب/۶).

از اولویت ولایت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر مسلمانان، ولایت نسبی خود مسلمانان بر خودشان (هرچند در مرتبه ضعیف و پایین‌تر نسبت به ولایت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله)) نمایان خواهد بود که همین اندازه ولایت، بر تحقق حق اختصاص و اولویت انسان بر بدن خود کفایت می‌کند.

حال اگر بیع به واسطه حق اولویت غیر صحیح دانسته شود (به دلیل عدم مالکیت همان‌طور که نظر برخی از فقهاست (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۷، ص. ۱۶۰؛ خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص. ۲۲۱))، در فرایند معاوضه اعضای بدن بیماران مرگ مغزی خللی وارد نخواهد آمد؛ زیرا در فقه اسلامی نیز آنچه از کلام فقها نمایان است، جواز مصالحه و پرداخت عوض در مقابل استحقاق حق اولویت و اختصاص است که در نتیجه، به آنچه که مورد نیاز است وصول پیدا خواهد شد. برخی فقها بر همین مضمون می‌فرمایند «از

شروط صحت حیات، «عدم آغاز به کار فردی دیگر در احیای زمین (تحجیر) می‌شود؛ البته در صورتی که احیا تمام و کمال نباشد (در حد تحجیر). حال به واسطه فرایند احیا، حق اولویت برای محیی ایجاد می‌شود که به دلیل همین حق، فرد دیگری حق تخطی به مکان وی را ندارد. این حق اولویت افاده ملکیت نمی‌کند و در نتیجه، دلیل بر جواز بیع آن نیست، اما صلح بر آن (انتقال به وسیله عقد صلح) و به ارث رسیدن آن صحیح است (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۷، ص. ۱۶۰).^۹

حال باید توجه کرد که با عنایت به مالیت و قابلیت انتقال و معاوضه اعضای بدن بیمار مرگ مغزی، اعضای بدن وی به تسلط یا ملکیت ورثه درآمده و مانند دیگر اموال او، قابلیت انتقال و تصرف در آن اعضا در اختیار ورثه وی است.

در حقوق موضوعه ایران نیز اماراتی دال بر مالکیت انسان بر اعضای بدن وجود دارد. معاونت حقوقی-قضایی قوه قضائیه در رأی مشورتی خود به شماره ۱۵۵۷/۷-۷۶۶۷/۲۵ چنین بیان می‌دارد که با عنایت به ملاک ماده ۲۸۷ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، عضو قطع شده متعلق به فردی است که از او قطع شده است و می‌توان آن عضو قطع شده را به خود او یا دیگری پیوند زد. از این رأی می‌توان برداشت کرد که معاونت حقوقی-قضایی قوه قضائیه نیز به گونه‌ای رابطه ملکیت را بین انسان و اعضای بدن وی پذیرفته است که صرف نظر از این قانون مشورتی، در سال ۱۳۷۹ جواز فرایند اهدای عضو و پیوند اعضای بیماران مرگ مغزی به شکل قانون لازم‌الاجرا درآمد که خود به‌عنوان اماره‌ای دال بر ملکیت و سلطنت، قوانین مشورتی پیش از خود را مورد نسخ قرار می‌دهد.

۴-۲. انتفاع قابل اعتنای اعضای بدن بیماران مرگ مغزی با وجود نجاست عینی آنان

آنچه از اشکال بر عدم صحت نقل و انتقال اعضای بدن به علت نجاست عینی آن متوجه فرایند معاوضه اعضای بدن بیماران مرگ مغزی می‌شود، مخدوش است؛ زیرا علت حرمت معاوضه اعیان نجس‌العین مانند اعضای بدن انسان، عدم منفعت عقلایی و قابل توجه در نجاسات عینی است.

در این حکم (نجاست عینی اعضای بدن بیماران مرگ مغزی) تفاوتی بین قبول قول به تحقق مرگ حقیقی و عدم قبول آن نیست؛ زیرا عضو جدا شده انسان چه در فرض حیات و چه در فرض ممات، دارای نجاست عینی است (شهید ثانی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص. ۱۳۴).

برخی فقها در بیان دلیل حرمت معاوضه اعیان نجسه می‌فرمایند همانا مانعی از صحت بیع نجس‌العین و متنجس وجود ندارد مگر از لحاظ نبود منفعت محلله عقلائی. حال اگر منفعت محلله عقلائی برای نجس‌العین تصور شود، دیگر مانعی از صحت بیع آن وجود نخواهد داشت (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص. ۶۵).^{۱۰}

همچنین، برخی دیگر نیز در این باره می‌گویند همانا بیع نجاسات عینی به دلیل حرام بودن انتفاعات مقصوده آن، حرام و هر آنچه انتفاعات مقصوده (عقلائی) آن حرام باشد، بیع آن باطل است. باید بیان داشت صغرای کلام بیان شده (یعنی کل محرمة الانتفاع لا یصح بیعه) اجماعی است که از ظاهر غنیه نیز این ادعای اجماع نمایان است. در نتیجه، حکم به حرمت اکتساب و معامله با اعیان نجسه بدین علت که خالی از منفعت محلله عقلائی است، وجیه است (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۹، ص. ۲۲).^{۱۱}

برخی دیگر از فقها نیز مانند شیخ انصاری بعد از بررسی تمام ادله عقلی و نقلی تحریم معاوضه نجس‌العین، به صراحت صحت نقل و انتقال نجاسات عینی را برمی‌گزینند. ایشان می‌فرمایند آنچه از سخنان حاصل شد، این است که از تمام نجاسات می‌توان انتفاع شرعی و عقلائی برد و هیچ دلیل عامی بر حرمت تمام انتفاعات نجاسات وجود ندارد؛ همان‌گونه که دلیل عامی بر حرمت بیع و معاوضه آن‌ها وجود ندارد (حال باید بیان داشت که نه تنها دلیلی بر حرمت وجود ندارد)، بلکه مقتضای ادله، جواز بیع نجاسات عینی را در جایی که دارای منفعت (عقلائی) هستند، نشان می‌دهد. در نتیجه، در هر موردی از نجاسات عینی که دلیلی بر حرمت غیر از ادله عام اجتناب وجود نداشت، حکم به جواز انتفاع و بیع آن خواهد شد مانند بول و منی حیوان حرام‌گوشت که در این دو به علت نبود دلیل خاص بر حرمت، انتفاع و بیع آن دو در غیر خوردن و آشامیدن جایز خواهد بود؛ البته بر این فرض که برای بول و منی حیوان حرام‌گوشت منفعت عقلائی فرض شود مانند استفاده از منی حیوانات برای تلقیح و باروری (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص. ۳۷).^{۱۲}

در انتها باید بیان داشت آنچه از کلام فقها در استدلال بر آیات و روایات تحریم‌کننده معاوضه و انتفاع از نجس‌العین نمایان است، معلل بودن حرمت معاوضه و انتفاع از اعیان نجسه بر عدم منفعت مقصوده و محلله عقلائی است و صرف وجود نجاست مانع انتفاع و نقل و انتقال نیست.

حال باید پرسید که آیا منفعتی بالاتر از نجات جان انسان وجود دارد؟ خداوند متعال در مقام اهمیت حفظ نفس محترمه در آیه ۳۲ سوره مائده می‌فرماید «مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ بدین سبب بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم که هرکس نفسی را بدون حق یا بی‌آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده باشد، بکشد، مثل آن باشد که همه مردم را کشته است و هرکس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد)، مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده است و هرآینه رسولان ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند. سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولان باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند (۳۲/مائده).

بدین مبنا (مناط حرمت معاوضه، نبود منفعت محله عقلایی است) معاوضه و انتفاع اعضای بدن انسان هیچ محظوری از لحاظ نجاست نخواهد داشت؛ زیرا بالاترین نوع منفعت مورد توجه عقلا یعنی حفظ نفوس محترمه را داراست. البته این مناط مورد قبول همه فقها نیست و برخی به این نظریه قائل‌اند که در حکم معاوضه اعیان نجسه باید به همان موارد منصوص در روایت عمل کرد. بدین صورت که روایت اگر به‌طور کلی قائل به تحریم است و تنها موارد خاصی را جایز می‌داند، باید به همان موارد خاص اکتفا کرد و از نص روایت و کلام معصوم تجاوز نکرد. در نتیجه، تحلیل و تحریم معاوضه و انتفاع از نجاسات عینی دایر مدار وجود انتفاع محله عقلایی نیست.

این فرضیه را مرحوم شهید ثانی در مسالک به مشهور فقها نسبت داده‌اند: آنچه کلام اصحاب بر آن است در عدم جواز بیع نجاسات عینی فرقی از لحاظ صلاحیت مبنی بر قابلیت انتفاع از آن و عدم صلاحیت یادشده نیست (شهید ثانی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص. ۱۱۹)؛^{۱۳} اما واقعیت این است که چنین انتسابی به اصحاب و مشهور فقها بدون سند و دلیل است و آنچه از کلام فقها نمایان است، خلاف سخن مرحوم شهید ثانی است.

در اثبات این سخن برخی از فقها می‌فرمایند آنچه شهید ثانی در رابطه با عدم تفاوت در حکم به ممنوعیت از بیع (و انتفاع) نجاسات عینی، بین نجاسات دارای انتفاع (عقلایی) و عدم انتفاع به اصحاب نسبت داده‌اند، ثابت نیست. این سخن شهید ثانی در

حالی است که تعداد زیادی از اصحاب، مناط حکم (در جواز و حرمت) استفاده از اعیان نجسه را وجود و عدم منفعت عقلایی می‌دانند (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص. ۹۵) ^{۱۴}. در ادامه، شواهدی بر نظر فقها در رابطه با اناطه حکم بر وجود و عدم منفعت عقلایی که موافق رأی پژوهش است، بیان می‌شود. از آنچه گذشت، این نکته نیز حائز تأمل خواهد بود که این جواز موجب صحت معاوضه اعضای بدن توسط فرد دهنده عضو به صورت «سلف» نخواهد شد؛ آن هم بدین دلیل که معاوضات مقید به تنجیز هستند و قابلیت تعلیق ندارند و صرف اشتراط در معاوضه بدین صورت که بایع بگوید اگر دچار مرگ مغزی شدم، اعضای من به فلان ثمن در ملک تو، موجب بطلان خواهد بود که این فرض مورد اتفاق فقهاست (شهید ثانی، ۱۳۹۷ش، ج ۴، ص. ۲۰۴).

۳-۴. مالیت اعضای بدن بیماران مرگ مغزی

آنچه در اشکال یادشده به عنوان عدم مالیت اعضای بدن بیان شد نیز مخدوش است. در تعریف اصطلاحی مالیت آنچه از کلام فقها نمایان است، چهار تعریف کلی است.

۱-۳-۴. تعریف نخست

بیان تعریف مال به آنچه در ازای آن مال پرداخت می‌شود (نایینی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص. ۳۳۹) ^{۱۵}: برخی از فقها معیار مالیت را بذل مال در مقابل آن می‌دانند. صاحب *بلغة الطالب* نیز این مطلب را تحت عنوان «قیل» مطرح کرده است (نایینی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص. ۳۳۹). خدشه‌ای که به این تعریف وارد است، این است که مستلزم دور محال است. به عبارت دیگر معرف در تعریف بیان شده است در صورتی که در جای خود در منطق آمده که معرف باید اجلی از معرف باشد.

۲-۳-۴. تعریف دوم

تعریف مال به منفعت از طریق عقد سلبی: این تعریف در مقام بیان ضابطه برای مال نیست و توجهی به جنبه اثباتی مال ندارد، بلکه طرف سلبی مال را مدنظر قرار داده است. صاحب *جواهر* در شروط العوضین، تعریف ملکیت را عنوان کرده است و به این مطلب تصریح دارد که چیزی که صلاحیت تملک ندارد، بیع آن صحیح نیست و علت بطلان را عدم منفعت معرفی می‌کند (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۲۲، ص. ۳۴۳) ^{۱۶}.

«بیع حشرات صحیح نیست»؛ بدین دلیل که دارای صلاحیت برای تملک نیستند؛ زیرا در بیشتر موارد، حشرات دارای منفعت مورد توجه نیستند. فقهای دیگری نیز بدین نظر اعتقاد دارند که برای اختصار به ذکر سند اکتفا می‌شود (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص. ۱۶۷؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۱۶۶). گویا در اعتقاد این دسته از فقها، عدم صلاحیت تملک منجر به عدم مالیت می‌شود.

۳-۴-۴. تعریف سوم

مقید کردن منفعت به قید «عقلایی» از طریق عقد سلبی یا ایجابی: شیخ انصاری که یکی از شرایط عوضین را «مالیت» عنوان می‌کند، در این رابطه می‌فرماید در هریک از عوضین معامله شرط است که دارای مالیت باشند؛ زیرا تعریف بیع، مبادله مال در برابر مال است (انصاری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص. ۱۱۰)^{۱۷}.

یعنی ایشان مطلب را مدلل به تعریف لغوی مال می‌داند و با این شرط از هر چیزی که منفعت عقلایی نداشته باشد و شرعاً هم مجاز نباشد، احتراز می‌جوید که البته برای قید «منفعت عقلایی» بعضی از حشرات را مثال می‌زند که به این دلیل که عرف با آنها معامله مال نمی‌کند، معاوضه بر آنها را نیز صحیح نمی‌داند. برای قید دوم، خوک و شراب را برای مثال بیان می‌کند که از نظر شرع منفعت حلال ندارند. مرحوم نراقی نیز در *عوائدالایام* از طرف‌داران همین نظریه است و منفعت معتبر در صدق مال را اعتبار عقلایی می‌داند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ص. ۴۰).

با اینکه این دسته از تعاریف در مقام بیان ضابطه برای تعریف مال هستند، اما نارسایی در بیان مطلب به وضوح قابل رؤیت است؛ زیرا اشیایی مانند نور و هوا با اینکه دارای منفعت عقلایی، بلکه حیاتی هستند، عرف آنها را به علت وفور، مال به شمار نمی‌آورد و هیچ‌کس مایل به پرداخت عوض در مقابل آنها نیست.

۴-۳-۴. تعریف چهارم

تعریف مال به عناصر آن: دسته‌ای دیگر از فقها، مال را به عناصر تشکیل‌دهنده آن معرفی کرده‌اند؛ هرچند در عناصر تشکیل‌دهنده مال با هم توافق ندارند. محقق ایروانی در حاشیه خود بر مکاسب شیخ انصاری می‌نویسد، ظاهر این است که دو موضوع در

تحقق مفهوم مال معتبر است.

۱. مردم در دنیا و آخرت، به آن شیء نیاز داشته باشند.

۲. بدون کار و تلاش، امکان دسترسی به آن نباشد.

درحقیقت، مالیت موضوعی نسبی است که برای تشخیص مالیت اموال باید مقدار نیاز افراد و کاری که برای وصول به این نیاز صرف شده است، مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، آب در کنار رودخانه مال به شمار نمی‌رود، ولی همین آب در فضایی دور از رودخانه، مال تلقی می‌شود؛ البته این دو خصوصیت یادشده در جایی است که اشیا اولاً و بالذات مورد رغبت قرار گیرند (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص. ۱۶۵). وی در پایان تعریفش به این سخن اقرار کرده که تعریف مفهوم مال به نوعی که جامع و مانع باشد، مشکل است.

آنچه از مجموع تعاریف چهارگانه «مال و مالیت» استنتاج می‌شود، این است که با تأملی ظاهری، پی برده می‌شود که اعضای بدن از مصادیق اتم مال در عصر معاصر هستند و بدون شک حائز مالیت هستند. در نتیجه، اشکالی تحت عنوان عدم جواز نقل و انتقال اعضای بدن به دلیل عدم مالیت آن‌ها وجود نخواهد داشت؛ زیرا مطابق تعریف نخست، پرداخت مال در برابر اعضای بدن بیماران، فعلی عرفی، متعارف و عقلایی است. بنا بر تعریف دوم نیز صلاحیت اعضای بدن بیماران از لحاظ تملک آن روشن است؛ زیرا دارای منفعت قابل اعتنای عقلایی است و صرف نجاست آنان بنا بر آنچه گفته آمد، دلیل عدم منفعت نمی‌شود. بنا بر تعریف سوم نیز اعضای بدن بیماران در زمره مال به شمار می‌آیند؛ زیرا دارای منفعت عقلایی مانند حفظ جان انسان‌ها هستند. در نهایت، بنا بر تعریف چهارم نیز از آنجاکه این اعضا برای ادامه حیات آنان مورد نیاز مبرم است و نیز دسترسی به این اعضا به سهولت امکان‌پذیر نیست، در زمره مال شمرده می‌شوند.

۴-۴. عدم حجیت اجماع مدرکی

در ارتباط با ادعای اجماع مبنی بر عدم صحت انتفاع و معاوضه اعضای میتة (که اعضای بدن بیماران مرگ مغزی در زمره آنان قرار دارد) باید گفت که بر فرض وجود اجماع محصل و حجیت اجماع منقول در کلمات بزرگان، این اجماع، تعبدی و مدرکی است نه اجماع کاشف از قول معصوم (علیه‌السلام)؛ زیرا مدرک اجماع‌کنندگان از آیات و روایات است که در نتیجه این دلیل از حیز انتفاع خارج می‌شود (سبحانی، ۱۳۸۴، ج ۱،

ص. ۱۷۱؛ مروج جزائری، ۱۳۷۱، ج ۴، ص. ۳۸۶).

۴-۵. ادله تصحیح بیع اعضای بدن بیماران مرگ مغزی

با توجه به اینکه هیچ‌یک از ادله مخالفان بر بطلان معاوضه (هریک از عقود ناقله) نسبت به اعضای بدن دلالت ندارد، برای مثال، برای تصحیح بیع اعضای بدن می‌توان دست‌کم به دو دلیل استناد کرد.

۴-۵-۱. دلیل نخست

اطلاقات ادله بیع مانند قول خداوند متعال «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ...»؛ خداوند بیع را حلال شمرده است... (بقره/۲۷۵)، کفایت می‌کند (مؤمن قمی، ۱۳۷۴، ص. ۱۷۸)؛ زیرا مقصود از بیع در این آیه شریفه، بیع عرفی است؛ یعنی هر عملی را که عرف و عقلاً بیع تلقی می‌کنند، شارع آن را حلال و صحیح قلمداد می‌کند؛ البته به شرطی که از سوی شارع مورد نهی قرار نگرفته باشد. در مورد اعضای بدن باید گفت که عرف و عقلاً گرفتن عوض در برابر اعطای عضو را قطعاً بیع تلقی می‌کنند و همان‌طور که در مبحث گذشته ثابت شد، منعی از سوی شارع مقدس وارد نشده است که بر بطلان بیع اعضای بدن انسان دلالت داشته باشد؛ البته توجه به این نکته ضروری است که عدم منع شارع مقدس به اخذ عوض در برابر اعطای عضو به صورت مطلق شامل موضوع بیماران مرگ مغزی نیز می‌شود؛ زیرا آنان نیز داخل در عمومیت این موضوع هستند و دارای خصوصیتی منحصر به فرد و خارج‌کننده از عموم عدم ردع نیستند. بنابراین، مقتضای عموم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و دیگر ادله صحت بیع این است که خرید و فروش اعضای بدن صحیح است و عضو یادشده ملک مشتری و ثمن ملک بایع می‌شود. البته گفتنی است در صورتی که صاحب عضو زنده باشد، ثمن ملک صاحب عضو می‌شود، اما در صورتی که در قید حیات نباشد، ثمن جزو ترکه میت شمرده می‌شود و میان ورثه به میزان سهام تقسیم خواهد شد.

۴-۵-۲. دلیل دوم

روایات؛ همان‌طور که در تأملات پیش بیان شد، مناط صحت بیع این است که مبیع دارای منافع محله و مقصوده عقلایی باشد. به عبارت دیگر، هر شیئی که انتفاع از آن

جایز و مباح باشد، فروش آن به خاطر آن منفعت مباح، صحیح خواهد بود. این ملاک از برخی سخنان ائمه (علیهم السلام) نیز قابل استفاده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است هر موضوعی که در آن صلاح و منفعتی برای بندگان باشد و قوام زندگی آنها بر این موضوع دارای مصلحت و منفعت متوقف باشد؛ به طوری که چیز دیگری نتواند جای این منفعت را بگیرد از جمله چیزهایی که می‌خورند، می‌آشامند، می‌پوشند، تملک می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند از چیزهایی که استعمال آن برای مردم جایز است و هر چیزی که در جهت از جهات دارای صلاحی برای مردم باشد، خرید و فروش و هدیه دادن و عاریه دادن همه این‌ها جایز است (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص. ۵۵)^{۱۸}.

از نظر دلالت، در این نصوص تصریح شده که ملاک و مناط صحت خرید و فروش اشیا، رعایت مصلحت مردم و داشتن منفعت مباح است؛ یعنی هر آن چیز که صلاح و قوام زندگی نوع مردم به آن وابسته و دارای منفعت مباح باشد، خرید و فروش آن به خاطر آن مصلحت و منفعت صحیح است و شکی نیست که اعطای اعضای بدن برای پیوند به شخص نیازمند از اموری است که قوام و صلاح زندگی مردم وابسته به آن است و در بسیاری از موارد موجب نجات جان انسان‌ها یا رهایی آنها از درد و رنج می‌شود.

نتیجه گیری

با توجه و تفحص به برآیند پژوهش پیش رو، زوایا و حدود بررسی فقهی جواز خرید و فروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی در مقام حفظ نفس محترمه روشن و حکم به جواز فقهی موضوع یادشده (و در مواردی وجوب آن) نمایان شد. از آنجاکه پژوهش مطروحه جلوه‌ای از پویایی فقه جعفری را به نمایش می‌گذارد، دارای وجوه تمایزی با دیگر تحقیقات متشابه در این موضوع است که به اختصار بدان وجوه اشاره خواهد شد.

۱. با تتبع آرای فقها نمایان است که قول تحریم خرید و فروش اعضای بدن انسان دارای شهرت است.

۲. نجاسات عینی مانند اعضای بدن بیمار دچار مرگ مغزی در صورت وجود منفعت محله عقلائی، دارای مالیت است و به واسطه تملک آن، قابلیت نقل و انتقال دارد.
۳. ولایت، سلطنت و مالکیت اعضای بدن انسان با توجه به ادله استنباط احکام فقهی، متعلق به انسان است.
۴. صرف نظر از قول به مالکیت اعضای بدن انسان، وجود حق اولویت و اختصاص، موجبات حکم به جواز خرید و فروش آن اعضا را فراهم می‌کند.
۵. با تتبع و بررسی آرای فقها و رد ادله آنان و نیز وجود ادله مثبتة استنباطی فقهی، خرید و فروش اعضای بدن بیماران مرگ مغزی برای حفظ نفس محترمه و نیز هر داعی دیگر، دارای حکم جواز است.

یادداشت‌ها

۱. و الأسباب المثمرة للملك معدودة.
۲. أنه يشترط في الواهب أن يكون حرّاً مالكا أو مأذونا منه، فلو وهب العبد أو مال الغير وقف على الإجازة و أمّا الموهوب فيشترط أن يكون موجودا في العين أو في الذمة و أن يكون مالا متقوما مملوكا مقدورا على قبضه، لا حقّ فيه للغير من رهن و نحوه معينا، لا مجهولا مطلقا أو لا واقع له.
۳. أبي عبدالله (عليه السلام) قال السحت ثمن الميتة، و ثمن الكلب، و ثمن الخمر... .
۴. عن جعفر بن محمد عن آبائه في وصية النبي (صلى الله عليه و آله) لعلی (عليه السلام) قال يا علی! من السحت ثمن الميتة.
۵. عن النبي (صلى الله عليه و آله) قال إذا حرم الله شيئا حرم ثمنه.
۶. الاكتساب بالأعيان النجسة حرام عدا ما استثنى.
۷. و الحر لا يضمن بالغصب عينا و منفعة لأنه ليس مالا فلا يدخل تحت اليد.
۸. إن الناس لدى العقلاء مسلطون على أنفسهم، كما أنّهم مسلطون على أموالهم، بل في هذا العصر تعارف بيع الشخص دمه و جسده للاختبارات الطبية بعد موته و ليس ذلك إلا لتسلطه على نفسه لدى العقلاء، فسلطنة الناس على أنفسهم عقلائية.

۹. مشروعاً فی حیاته شروعاً لم یبلغ حد الاحیاء فإنه بالشروع یفید أولویة لا یصح لغيره التخطی إلیه و إن لم یفد ملكاً فلا یصح بیعه، لكن یورث و یصح الصلح علیه.
۱۰. انّ المنع عن بیع النجس فضلاً عن المتنجس لیس الاً من حیث حرمة المنفعة المقصوده، فاذا فرض حلّها فلا مانع من البیع.
۱۱. انما یحرم بیعها لانّها محرمة الانتفاع و کل محرمة الانتفاع لا یصح بیعه. اما الصغری فاجماعیه، بل لعل ذلك ظاهر الغنیه ایضاً و حیثیاً یتجه الحکم بحرمة التکسب به لکونه مسلوب المنفعة.
۱۲. فتحصل مما ذکرناه جواز الانتفاع بصنوف النجاسات و لا دلیل عام علی حرمة جمیع الانتفاعات بها، كما لا دلیل كذلك علی حرمة بیعها، بل مقتضى اطلاق الأدلة جوازه فیما ینتفع به، ففی کل مورد لیس الدلیل إلا الأدلة العامة یحکم بجواز الانتفاع به و جواز البیع فی ما ینتفع به، كالبول مما لا یؤکل لحمه و المنی، لعدم الدلیل فیهما بالخصوص، فیجوز الانتفاع بهما فی غیر الشرب و الأکل و بیعهما، لو فرض لهما منفعة عقلانیة کمنی حیوانات للتلقیح المتعارف فی هذا العصر.
۱۳. لا فرق فی عدم جواز بیعها علی القول بعدم قبولها للطهارة بین صلاحیتها للانتفاع علی بعض الوجوه و عدمه علی ما نصّ علیه الأصحاب.
۱۴. و ما نسبه فی المسالك من عدم فرقهم فی المنع عن بیع بین ما یصلح للانتفاع به و ما لا یصلح فلم یشب صحته، مع ما عرفت من کثیر من الأصحاب من إناطة الحکم فی کلامهم مدار الانتفاع.
۱۵. ما یبذل بإزائه المال.
۱۶. لعدم صلاحیتها للتمک، باعتبار عدم المنفعة المعتد بها غالباً فیها.
۱۷. یشترط فی کل منها (عوضین) کونه متمولاً لان البیع مبادلة مال بمال.
۱۸. وکل شیء یكون لهم فیہ الصلاح من جهة من الجهات فهذا کله حلال بیعه و شراؤه و إمساکه و استعماله و هبته و عاریته.

کتابنامه

قرآن کریم.

The holy quran.

آقابابایی، اسماعیل (۱۳۸۷). *پیوند اعضای بیماران مرگ مغزی*. قم: پژوهشگاه علم و فرهنگ اسلامی.
Aqababaei, ismaeil (1387). *Peyvand azaye bimiran e marg maqzi, qom: pajuheshgah elm va farhang.*

انصاری، مرتضی (۱۳۹۴). *مکاسب المحرمه (جلدهای ۱ و ۲)*. قم: مطبوعات دینی.
Ansari, morteza (1394). *Makaseb almoharrameh, qom: matbouat dini.*

ایروانی، میرزاعلی (۱۴۰۶ق). *حاشیه المکاسب (جلد ۱)*. نجف: دارالعلم.
Irvani, mirzaali (1406). *Hashiya to almakaseb, najaf: darolelm.*

پورجوهری، علی (۱۳۸۳). *پیوند اعضا و مرگ مغزی از آینه فقه*. چاپ ۱، تهران: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).

Pourjavaheri, Ali (1383). *Organ Transplantation and Brain Death from the Perspective of Jurisprudence, First Edition, Tehran, Imam Sadiq (AS) Publications.*

حر عاملی، محمد (۱۴۱۶ق). *وسائل الشیعه (جلدهای ۱۱، ۱۲ و ۱۷)*. تهران: کتابچی.
Hurr al-Amili, Muhammad (1416). *Wasa'il al-Shia. Tehran: Kitabchi Publications.*

حسن زاده، محمد (۱۴۴۴ق). *التنقیح فی تحریم الترقیع و زرع الاعضاء (جلد ۱)*. تهران: تألیفی آموزشی ارشدان.

Hasan Zadeh, Muhammad (1444). *Al-Tanqih fi Tahrim al-Tarqi' wa Zar' al-A'da'. Tehran: Arshadan Educational Publications.*

حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۸). *تذکره الفقهاء (جلد ۱)*. قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام).

Hilli, Hassan ibn Yusuf (1378). *Tadhkirat al-Fuqaha'. Qom: Al al-Bayt (AS) Institute Publications.*

حلی، حسن بن یوسف (۱۳۳۳). *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب (جلدهای ۱ و ۲)*. قم: مجمع البحوث الاسلامیه.

Hilli, Hassan ibn Yusuf (1333). *Muntaha al-Matlab fi Tahqiq al-Madhhab. Qom: Islamic Research Complex.*

خمينی، روح الله (۱۳۸۶). *المکاسب المحرمه (جلدهای ۱ و ۲)*. قم: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.

Khomeini, Ruhollah (1386). *Al-Makasib al-Muharrama. Qom: Publications of the Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.*

روحانی، سیدصادق (۱۴۱۴ق). *المسائل المستحدثه*. قم: مؤسسه دارالکتاب.

Rouhani, Seyyed Sadiq (1414). *Al-Masa'il al-Mustahdatha. Qom: Dar al-Kitab Institute.*

سبحانی، جعفر (۱۳۸۴). *الموجز فی الأصول (جلد ۱)*. قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).

Subhani, Jafar (1384). *Al-Mujaz fi al-Usul. Qom: Imam Sadiq (AS) Institute.*

- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۴ق). *المهذب الاحکام*. قم: دارالفکر.
- Sabzevari, Seyyed Abdul-Ala (1414). *Al-Muhadhdhab al-Ahkam*. Qom: Dar al-Fikr.
- ستوده، حمید (۱۳۹۱). *مرگ مغزی؛ پردازش فقهی-حقوقی*. چاپ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه (علیهم السلام).
- Sotoudeh, Hamid (1391). *Brain Death: A Jurisprudential and Legal Analysis*, First Edition, Qom, Center for Shiite Jurisprudence of the Imams (AS).
- سیدحسینی، صادق (۱۳۹۳). *خرید و فروش و پیوند اعضا از دیدگاه فقهی حقوقی*. چاپ ۱، تهران: علمی-فرهنگی.
- Seyed Hosseini, Sadeh (1393). *Buying, Selling, and Transplanting Organs from a Jurisprudential and Legal Perspective*, First Edition, Tehran, Elmi Farhangi Publications.
- شرف الدین، عبدالحسین (۱۴۰۳). *الاحکام الشرعیة للاعمال الطبی، چاپ ۳، کویت: المجلس الاسلامی*.
- Sharaf aldin, abdohosein (1403). *Alahkam alshariyah lelamaal altebbi*. Third edition, Islamic parliament.
- شهید ثانی، زین الدین (۱۳۹۷). *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (جلدهای ۳، ۴ و ۷)*. قم: دارالفکر الاسلامی.
- Shahid Thani, Zayn al-Din (1397). *Al-Rawda al-Bahiyya fi Sharh al-Lum'a al-Dimashqiyya*. Qom: Dar al-Fikr al-Islami.
- صدوق، محمد (۱۳۹۵). *من لایحضره الفقیه (جلد ۴)*. قم: دارالفکر.
- Saduq, Muhammad (1395). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Qom: Dar al-Fikr.
- طوسی، محمد (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الامامیه (جلد ۲)*. قم: اسلامی.
- Tusi, Muhammad (1387). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyya*. Qom: Islamic Publications.
- قضایی، صمد (۱۳۷۳). *پزشکی قانونی*. چاپ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- Ghaza'i, Samad (1373). *Forensic Medicine*, Second Edition, Tehran, University of Tehran Press.
- کاشف الغطاء، عباس (۱۴۳۰ق). *تحریر المجله (جلد ۳)*. قم: پژوهشگاه علوم و معارف.
- Kashef al-Ghita', Abbas (1430). *Tahrir al-Majalla*. Qom: Research Institute of Science and Culture.
- کلینی، محمد (۱۳۷۵). *اصول الکافی (جلدهای ۵ و ۷)*. قم: اسوه.
- Kulayni, Muhammad (1375). *Usul al-Kafi*. Qom: Uswah Publications.
- گودرزی، فرامرز؛ و کیانی، مهرزاد (۱۳۹۲). *پزشکی قانونی*. چاپ ۱، تهران: سمت.
- Goodarzi - Kiani, Faramarz - Mehrzad (1392). *Forensic Medicine*, First Edition, Samt Organization.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۶). *بحار الانوار (جلد ۱۰۰)*. چاپ ۴، قم: انتشارات دارالفکر الاسلامیه.
- Majlesi, mohammad baqir (1386). *Biharolanvar*. Fourth edition, qom: darolfekr alislamiyeh.

- مؤمن قمی، محمد (۱۳۷۴). بهره‌گیری از کالبدشکافی در پزشکی. قم: فقه اهل بیت (علیهم‌السلام).
- Momen Qomi, Muhammad (1374). Utilizing Autopsy in Medicine. Qom: Fiqh Ahl al-Bayt (AS).
- مرتضوی، سیدمحسن (۱۳۹۳). پیوند اعضا؛ مرگ مغزی در آینه فقه. چاپ ۱، مشهد: نسیم رضوان.
- Mortezaavi, Seyyed Mohsen (1393). Organ Transplantation and Brain Death in the Mirror of Jurisprudence, First Edition, Mashhad, Nasim Rezvan Publications.
- مروج جزایری، محمدجعفر (۱۳۷۱). منتهی‌الدرایة فی توضیح‌الکفایة (جلد ۴). قم: دارالکتاب.
- Murooj Jazayeri, Muhammad Jafar (1371). Muntaha al-Diraya fi Tawdih al-Kifaya. Qom: Dar al-Kitab.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۳). اصول‌الفقه (جلد ۲). قم: جامعه مدرسین.
- Muzaffar, Mohammad Reza (1383). Usul al-Fiqh. Qom: Jami'a Modarresin.
- مقدس اردبیلی، احمد (۱۳۷۹). مجمع‌الفائدة والبرهان فی شرح‌الارشاد (جلد ۸). قم: جامعه مدرسین.
- Muqaddas Ardabili, Ahmad (1379). Majma' al-Fa'ida wa al-Burhan fi Sharh al-Irshad. Qom: Jami'a Modarresin.
- نایینی، محمدحسین (۱۳۷۱). اجودالتقریرات (جلد ۱). قم: مصطفوی.
- Na'ini, Muhammad Hussain (1371). Ajwad al-Taqirrat. Qom: Mostafavi Publications.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۹۷). جواهرالکلام فی شرح شرایع‌الاسلام (جلدهای ۴، ۵، ۹ و ۲۲). قم: الجماعة‌المدرسین بقم.
- Najafi, Muhammad Hassan (1397). Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam. Qom: Jama'at al-Modarresin bi-Qom.
- نراقی، احمد (۱۴۱۵ق). مستندالشیعة. قم: دارالتراث.
- Naraqi, Ahmad (1415). Mustanad al-Shi'a. Qom: Dar al-Turath.
- وحید بهبهانی، محمدباقر (۱۴۱۶ق). الرسائل‌الفقہیة. قم: مؤسسه علامه بهبهانی.
- Vahid Behbahani, Mohammad Baqir (1416). Al-Rasa'il al-Fiqhiyya. Qom: 'Allama Behbahani Institute Publications.
- Human organ and tissue transplantation, EB113/14. EXECUTIVE BOARD (2003). Harrison TR (2015). HARRISON'S principles of internal medicine, 17, McGraw-Hill, New York.*